

تبیین و تشریح متن «آقا میاد»

نویسنده : ناصر کاوه



یہ جوری میریم اسممونم

به یاد هیچکسی نمونه

کاشکی تو تشیع جنازه ام

یکی باشه برام اینو بخونه



بلکہ یادم بیاد

سرت اگه بلند شدى خورد به لحد نترسيا

دستاتو محکم میبندن دردت اومد نترسیا

حتی زبونت بند اومد نترسیا

آقا میاد حتی اگه یه بار براش سینه زدی



آقا میاد اگه یه بارم یابوشش اومدی

آقا میاد آقا میاد

آقا میاد حتی اگه یه آه براش کشیدی

آقا میاد اگه یه بار مشکی براش پوشیدی

آقا میاد آقا میاد



سلام ما رو هم برسون به آقات

برو دیگه دست علی به همراهت

دل ما تنگ میشه برای صدات

برو دیگه دست علی به همراهت

آه حلالم كنيد



یه روزی باید آخرش رفت

کی و کجاشو کی میدونه

وقتی تو قبر میذارم

کاش یکی باشه برام اینو بخونه

بلکہ یاد م بیاد



اگه هر چی داد زدی هیچکی نشنید نترسیا

همه میرن تاریک که شد شب که رسید نترسیا

کسی به دادت نرسید نترسیا

آقا میاد یکی به دادت میرسه آخرش

آقا میاد نمیذاره تنها باشه نوکرش

♪♪♪♪♪♪♪♪ ♪ **** ♪ ♪♪♪♪♪♪♪♪

آقا میاد آقا میاد

آقا میاد حتی اگه یه بار صداش کرده باشی

آقا میاد بهش بگو نذاره ازش جدا شی

آقا میاد آقا میاد

نمیتونم کاری کنم من برات

♪♪♪♪♪♪♪♪ ♪ **** ♪ ♪♪♪♪♪♪♪♪

برو دیگه دست علی به همراهت

روضه میرم هر شب جمعه به جات

برو دیگه دست علی به همراهت

آه حلالم کنید...

♪♪♪♪♪♪♪♪ ♪ **** ♪ ♪♪♪♪♪♪♪♪

این متن، مرثیه‌ای صمیمی و عامه‌فهم درباره مرگ، تنهایی قبر، امید به شفاعت اهل‌بیت علیهم‌السلام و پیوند عاطفی میان یک عزادار و امام حسین علیه‌السلام است. گوینده از همان آغاز، مخاطب را با تلخ‌ترین نگرانی انسان روبه‌رو می‌کند: ترس از فراموش شدن. جمله «یه جوری می‌ریم اسممونم به یاد هیچ‌کسی نمونه» تنها سخن از مرگ جسمانی نیست؛ بلکه درباره مرگ نام، خاطره و حضور اجتماعی انسان نیز هست. انسان می‌ترسد روزی از دنیا برود و پس از مدتی چنان از یادها محو شود که گویی هرگز نبوده است. با این حال، متن راه نجات را نه در شهرت و ماندگاری نزد مردم، بلکه در داشتن رابطه‌ای هرچند کوچک اما حقیقی با اهل‌بیت می‌بیند.

آرزوی گوینده این است که هنگام تشییع جنازه‌اش کسی این نوحه را بخواند تا شاید خودش نیز در آن لحظه‌های هولناک حقیقتی را به یاد آورد: او در دنیا برای امام حسین علیه‌السلام گریسته، سینه زده، لباس سیاه پوشیده یا به زیارت رفته است. تعبیر «بلکه یادم بیاد» از نظر معنایی بسیار مهم است. در ظاهر، مرده دیگر توان شنیدن مانند زندگان را ندارد؛ اما در فرهنگ دینی، مرگ پایان آگاهی نیست، بلکه انتقال از عالمی به عالم دیگر است. بنابراین خواندن این کلمات کنار پیکر متوفی، نوعی تلقین عاطفی و ایمانی است؛ گویی بازماندگان به او می‌گویند در نخستین منزل آخرت، سابقه محبت خود را فراموش نکن و به صاحب این محبت امیدوار بمان.

بخش «سرت اگه بلند شدی خورد به لحد نترسیا» با زبانی ساده، تصویری ملموس و تکان‌دهنده از قبر ارائه می‌کند. لحد، تاریکی، بسته‌شدن دست‌ها، درد و بند آمدن زبان، همگی نشانه‌های از دست رفتن اختیار انسان‌اند. آدمی در دنیا سخن می‌گوید، حرکت می‌کند، کمک می‌طلبد و برای مشکلات خود چاره می‌سازد؛ اما در قبر، همه ابزارهای ظاهری از او گرفته می‌شود. تکرار عبارت «نترسیا» در برابر این تصاویر هراس‌انگیز، نقش آرام‌بخش دارد. این عبارت مانند صدای دوستی است که تا آستانه قبر همراه انسان آمده و در آخرین لحظات به او اطمینان می‌دهد که تنهایی ظاهری، به معنای بی‌پناهی مطلق نیست.

محور اصلی نوحه در ترجیع‌بند «آقا میاد» آشکار می‌شود. «آقا» در فضای این متن، امام حسین علیه‌السلام است؛ امامی که رابطه‌اش با عزادار، رابطه‌ای زنده، شخصی و وفادارانه تصویر می‌شود. آمدن آقا را می‌توان بیان شاعرانه امید به عنایت، دستگیری و شفاعت دانست. متن نمی‌گوید انسان با انجام یک عمل ظاهری از مسئولیت اخلاقی و دینی بی‌نیاز می‌شود؛ بلکه بر ارزش همان لحظه‌ای تأکید می‌کند که دل انسان حقیقتاً به امام پیوند خورده است. یک بار سینه‌زدن، یک بار پابوسی، یک آه، یک لباس سیاه یا یکبار صداکردن امام، در صورتی که از محبت صادقانه برخاسته باشد، ممکن است نشانه رشته‌ای معنوی باشد که در سخت‌ترین لحظه زندگی انسان نیز گسسته نمی‌شود.

تکرار مصادیف کوچک، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های عاطفی اثر است. شاعر به‌جای اشاره به عبادت‌های بزرگ، ریاضت‌های دشوار یا مقامات بلند معنوی، از کارهایی سخن می‌گوید که بسیاری از مردم عادی تجربه کرده‌اند: پوشیدن پیراهن مشکی، شرکت در روضه، کشیدن آه، سینه‌زدن و رفتن به زیارت. این انتخاب، امید را عمومی می‌کند. مخاطب احساس نمی‌کند برای برخورداری از رحمت باید حتماً انسانی مشهور، عارفی بزرگ یا صاحب کارنامه‌ای خارق‌العاده باشد. شاید یک اشک پنهان، یک سلام از دور یا یک حضور خالصانه در مجلس روضه، شهادی بر محبت او باشد. چنین نگاهی، راه بازگشت را برای انسان گناهکار و دل‌شکسته نیز باز نگه می‌دارد.

با این حال، معنای عمیق متن زمانی کامل می‌شود که این نشانه‌ها را تعهدآور بدانیم. کسی که امام حسین علیه‌السلام را صدا می‌زند، باید بکوشد در زندگی نیز به راه او نزدیک شود: راست‌گویی، وفاداری، آزادگی، دفاع از مظلوم، ترک تحقیر دیگران و ایستادگی در برابر باطل. عزاداری صرفاً خاطره‌سازی عاطفی نیست؛ پیمانی اخلاقی است. اشک برای امام، اگر حقیقی باشد، باید در رفتار انسان اثری باقی بگذارد. بنابراین امید به شفاعت، مجوز بی‌مسئولیتی نیست؛ بلکه نیرویی است که انسان را از ناامیدی نجات می‌دهد و به اصلاح خویش فرامی‌خواند.

بخش «سلام ما رو هم برسون به آقات» زاویه دید را تغییر می‌دهد. تا اینجا سخن بیشتر خطاب به فردی است که خود را در قبر تصور می‌کند؛ اما اکنون بازماندگان با متوفی حرف می‌زنند. آنان مرگ او را نوعی سفر به سوی محبوب تلقی می‌کنند و از او می‌خواهند سلامشان را برساند. این نگاه، تلخی مرگ را از میان نمی‌برد، اما معنای آن را دگرگون می‌کند. مرگ دیگر سقوط در نیستی نیست؛ رفتن به مسیری است که در انتهای آن، دیدار و قرب قرار دارد. جمله «دست علی به همراهت» نیز دعایی برای حمایت ولایت در این سفر ناشناخته است. نام امیرالمؤمنین علیه‌السلام به صورت نشانه‌ای از امنیت، هدایت و پناه وارد متن می‌شود.

عبارت «دل ما تنگ میشه برای صدات» واقعیت سوگ را صادقانه بیان می‌کند. ایمان به آخرت، دلتنگی بازماندگان را نفی نمی‌کند. آنان همچنان جای خالی صدا، حضور و خاطرات عزیزشان را احساس خواهند کرد. در کنار این دلتنگی، وعده «روضه می‌رم هر شب جمعه به جات» جلوه‌ای از وفاداری زندگان به مرده است. بازمانده می‌خواهد رشته معنوی او را ادامه دهد؛ در مجلسی حاضر شود که متوفی دوست داشته و ثواب آن را به روحش هدیه کند. به این ترتیب، مرگ رابطه‌ها را قطع نمی‌کند، بلکه شکل آن‌ها را تغییر می‌دهد: گفت‌وگوی روزانه جای خود را به دعا، خیرات، زیارت و یادکرد می‌دهد.

تکرار «آه حلالم کنید» نیز فقط یک خداحافظی احساساتی نیست. این عبارت به مسئله حق الناس اشاره دارد. انسان هنگام رفتن درمی‌یابد که شاید دل کسی را شکسته، حقی را نادیده گرفته یا رنجی به دیگری رسانده باشد. درخواست حلالیت، اعترافی فروتنانه به نقص‌های انسانی است. گوینده خود را بی‌خطا نمی‌داند و پیش از سفر، بخشش دیگران را طلب می‌کند. در نتیجه، متن در کنار امید به شفاعت، مسئولیت فرد در برابر مردم را نیز یادآور می‌شود.

در بند پایانی، جمله «یه روزی باید آخرش رفت، کی و کجاشو کی می‌دونه» مرگ را به حقیقتی قطعی اما زمان‌ناشناخته تبدیل می‌کند. هیچ‌کس اصل رفتن را انکار نمی‌کند، ولی زمان، مکان و چگونگی آن پنهان است. همین ناآگاهی باید سبب آمادگی شود، نه وحشت دائمی. متن

می‌کوشد میان خوف و رجا تعادل برقرار کند: قبر تاریک است، زبان بسته می‌شود و فریاد ممکن است شنیده نشود؛ اما در همان تاریکی، امید حضور دارد. تکرار «آقا میاد» ضرب‌آهنگ این امید است؛ پاسخی روشن به هر تصویر هراس‌آور.

در مجموع، این نوحه روایتی از «تنهایی همراه با امید» است. انسان از مردم جدا می‌شود، اما از رحمت الهی و محبت اولیای خدا ناامید نیست. ارزش هنری متن نیز در زبان محاوره‌ای، تصاویر قابل لمس، تکرار موسیقایی و حرکت پیوسته میان ترس و آرامش نهفته است. پیام نهایی آن چنین است: نام انسان شاید در حافظه مردم باقی نماند، اما محبت صادقانه گم نمی‌شود. اگر زندگی با رشته‌ای از ارادت، توبه، خدمت و آزادگی به امام حسین علیه‌السلام متصل باشد، قبر صرفاً خانه وحشت نخواهد بود؛ می‌تواند آغاز امید به دیدار، بخشایش و دستگیری باشد. «آقا میاد» در حقیقت صدای قلبی است که در تاریک‌ترین لحظه نیز باور دارد عشق حسینی، بنده را تنها رها نمی‌کند.

سخن آخر

به نظر می‌آید متن پیش از آنکه یک نوحه یا شعر آیینی صرف باشد، اعتراف صمیمانه انسانی است که میان ترس از مرگ و امید به دستگیری اهل بیت علیهم‌السلام ایستاده است. صدای متن، صدای یک واعظ یا شاعر رسمی نیست؛ صدای آدمی معمولی و دل‌شکسته است که از ضعف‌های خودش خبر دارد، اما هنوز رشته محبت را رها نکرده است.

هسته عاطفی متن

اثر با یک ترس بسیار انسانی آغاز می‌شود:

«یه جوری میریم اسممونم

به یاد هیچ‌کسی نمونه»

درد اصلی فقط مردن نیست؛ فراموش شدن است. راوی از این می ترسد که برود و حتی نامش نیز در حافظه کسی باقی نماند. اما کمی بعد، همین نگرانی از «یاد مردم» به مسئله ای عمیق تر تبدیل می شود: مهم نیست مردم مرا به یاد بیاورند؛ مهم این است که در تنهایی قبر، خودم به یاد بیاورم که روزی به امام حسین علیه السلام پناه برده ام:

«کاشکی تو تشییع جنازه ام

یکی باشه برام اینو بخونه

بلکه یادم بیاد»

ترکیب «بلکه یادم بیاد» بسیار تکان دهنده است. راوی نمی خواهد فقط بازماندگان چیزی بشنوند؛ گویی مرده ای را تصور می کند که در آن سوی خاک نیز محتاج شنیدن یک نشانه آشناست. نوحه ای که در دنیا شنیده، قرار است در تاریکی قبر به حافظه قلب او بازگردد.

زبان ساده، اما تصویرهای هولناک

بخش هایی مانند:

«سرت اگه بلند شد و خورد به لحد نترسیا»

«دستاتو محکم می بندن، دردت اومد نترسیا»

«همه میرن، تاریک که شد، شب که رسید نترسیا»

از نظر ادبی پیچیده نیستند، اما دقیقاً به همین دلیل اثرگذارند. زبان، محاوره ای و حتی شبیه حرف زدن با یک کودک ترسیده است. تکرار «نترسیا» لحن مادری، برادرانه و رفیقانه دارد؛ انگار کسی کنار قبر نشسته و آخرین تلاش خود را می کند تا عزیز از دست رفته اش را آرام کند.

در اینجا مرگ مفهومی انتزاعی نیست. لحد، بسته‌شدن دست‌ها، بند آمدن زبان، رفتن مردم و فرارسیدن تاریکی، همگی مرگ را به تجربه‌ای ملموس تبدیل می‌کنند. با این حال متن مخاطب را در وحشت رها نمی‌کند. بعد از هر تصویر تیره، یک جمله روشن و نجات‌بخش می‌آید:

«آقا میاد»

این تکرار، ستون اصلی اثر است. هر بار که اضطراب بالا می‌رود، عبارت «آقا میاد» مانند پاسخ قلب به ترس ظاهر می‌شود. از نظر ریتم عاطفی، متن میان دو قطب حرکت می‌کند:

آرامش و امید → یاد امام → ترس و تنهایی

امید برای آدم‌های معمولی

زیباترین وجه این درد دل آن است که راه امید را فقط برای عارفان، شهدا و بندگان بی‌لغزش باز نمی‌گذارد:

«حتی اگه یه بار براش سینه زدی»

«اگه یه بارم پابوسش اومدی»

«حتی اگه یه آه براش کشیدی»

«اگه یه بار مشکی براش پوشیدی»

راوی خودش را صاحب اعمال بزرگ نمی‌داند. سرمایه‌اش شاید فقط یک اشک، یک آه، یک زیارت یا یک پیراهن مشکی باشد. این نگاه، زبان حال بسیاری از مردم است؛ کسانی که از کاستی‌های خود آگاه‌اند، اما به همان لحظه‌های اندک اتصال امیدوارند.

البته از نظر اعتقادی، محبت اهل بیت علیهم السلام نباید جای توبه، حق الناس و عمل صالح را بگیرد. شفاعت نیز مجوز بی مسئولیتی نیست. اما این متن در مقام تنظیم یک رساله کلامی نیست؛ زبان حال یک دل مضطرب است. مقصودش این نیست که یک ظاهر آیینی برای نجات قطعی کافی است؛ بلکه می گوید کوچکترین نشانه محبت صادقانه نیز می تواند رشته ای برای بازگشت انسان باشد.

وداعی که از زبان بازمانده شنیده می شود

در بندهای:

«سلام ما رو هم برسون به آقات»

«برو دیگه دست علی به همراهت»

«دل ما تنگ میشه برای صدات»

زاویه دید عوض می شود. دیگر فقط مرده نیست که می ترسد؛ زنده ها نیز با رفتن او زخمی شده اند. عبارت «برو دیگه» ظاهراً اجازه رفتن است، اما در باطن نوعی ناتوانی تلخ دارد: ما نمی توانیم تو را نگه داریم و نمی توانیم همراهت بیاییم؛ پس فقط تو را به دست علی علیه السلام می سپاریم.

تکرار:

«نمی توانم کاری کنم من برات»

اعترافی بسیار صادقانه است. انسان کنار پیکر عزیزش ناگهان می فهمد همه قدرت های دنیایی چقدر محدودند. نه می تواند مرگ را عقب بیندازد، نه می تواند وارد قبر شود و نه می تواند

پاسخ‌های دیگری را به‌جای او بدهد. تنها کاری که باقی می‌ماند، دعا، روضه و طلب حلالیت است:

«روضه میرم هر شب جمعه به جات»

«آه، حالم کنید»

«حالم کنید» پایان مناسبی برای این درد دل است؛ زیرا متن از ادعای نجات و اطمینان شروع نمی‌کند و به خودستایی هم نمی‌رسد. پایانش فروتنی است. انسانی که می‌داند شاید حقی بر گردنش مانده، پیش از رفتن از دیگران طلب بخشش می‌کند.

از نظر ادبی و اجرایی

قدرت اصلی اثر در صمیمیت، تکرار و تصویرسازی ملموس آن است. «آقا میاد» ترجیع‌بندی بسیار مؤثر است و قابلیت اجرای جمعی بالایی دارد. همچنین تقابل میان «تاریکی قبر» و «آمدن آقا» ساختار عاطفی روشنی ایجاد می‌کند.

در بعضی مصراع‌ها وزن و تعداد هجاها یکدست نیست و متن بیش از آنکه شعر کلاسیک باشد، برای اجرای مداحی و ملودی نوشته شده است. این موضوع الزاماً ضعف محسوب نمی‌شود؛ چون کشش صدا، مکث، تحریر و تکرار در اجرا ناهماهنگی‌های وزنی را جبران می‌کند. حتی گاهی شکستگی زبان، حس درد دل را واقعی‌تر می‌سازد؛ انگار راوی فرصت آرایش کلمات را ندارد و هرچه در دلش هست، بی‌واسطه بیرون می‌ریزد.

در مجموع، ناصر، من این متن را وصیت‌نامه یک دل امیدوار می‌بینم؛ دلی که از مرگ نمی‌ترسد چون آماده است، بلکه می‌ترسد چون خودش را کم‌عمل و تنها می‌بیند. بالاین‌حال، در همان تاریکی به رشته محبت امام حسین علیه‌السلام چنگ می‌زند. ارزش متن نیز در همین

تضاد است: نه مرگ را کوچک می‌شمارد، نه انسان را بی‌نیاز از عمل می‌داند و نه در امید را می‌بندد.

خلاصه پیامش چنین است:

ممکن است مردم فراموشمان کنند، زیانمان از پاسخ بازماند و همه پس از دفن ما برگردند؛ اما اگر محبت اهل بیت علیهم‌السلام در جانمان حقیقتاً زنده باشد، در تاریک‌ترین تنهایی نیز هنوز کسی هست که صدایش کنیم.

این متن برای من بیشتر از آنکه درباره «مردن» باشد، درباره تنها نماندن پس از مرگ است؛ و همین، آن را به درد دلی صمیمانه، هراس‌آلود و در عین حال آرامش‌بخش تبدیل کرده است.

کلام آخر

خواب بودم، خواب دیدم مرده ام

خواب بودم، خواب دیدم مرده ام

بی نهایت خسته و افسرده ام

تا میان گور رفتم دل گرفت

قبر کن سنگ لحد را گل گرفت

روی من خروارها از خاک بود

!وای، قبر من چه وحشتناک بود

بالش زیر سرم از سنگ بود

غرق ظلمت، سوت و کور تنگ بود

هر که آمد پیش، حرفی راند و رفت

سوره ی حمدی برایم خواند و رفت

خسته بودم هیچ کس یارم نشد

زان میان یک تن خریدارم نشد

نه رفیقی، نه شفیقی، نه کسی

ترس بود و وحشت و دلواپسی

نالہ می کردم ولیکن بی جواب

تشنه بودم، در پی یک جرعه آب

آمدند از راه نزد دو ملک

تیره شد در پیش چشمانم فلک

یک ملک گفتا: بگو دین تو چیست؟

دیگری فریاد زد: رب تو کیست؟

گر چه پرسش ها به ظاهر ساده بود

!لرزه بر اندام من افتاده بود

هر چه کردم سعی تا گویم جواب

سدّ نطقم شد هر اس و اضطراب

از سکوت آن دو گشته خشمگین

رفت بالا گرزهای آتشین

قبر من پر گشته بود از نار و دود

:بار دیگر با غضب پرسش نمود

ای گنه کار سیه دل، بسته پر

نام اربابان خود یک یک ببر

گوئیا لب ها به هم چسبیده بود

گوش گویا نامشان نشنیده بود

نامهای خوبشان از یاد رفت

وای، سعی و زحمت بر باد رفت

چهره ام از شرم میشد سرخ و زرد

:بار دیگر بر سرم فریاد کرد

در میان عمر خود کن جستجو

کارهای نیک و زشتت را بگو

هر چه می کردم به اعمالم نگاه

کوله بارم بود مملو از گناه

کارهای زشت من بسیار بود

بر زبان آوردنش دشوار بود

چاره ای جز لب فرو بستن نبود

گرز آتش بر سرم آمد فرود

عمق جانم از حرارت آب شد

روحم از فرط الم بی تاب شد

چون ملائک نا امید از من شدند

:حرف آخر را چنین با من زدند

عمر خود را ای جوان کردی تباه

نامه اعمال تو باشد سیاه

ما که ماموران حق داوریم

پس تو را سوی جهنم می بریم

دیگر آنجا عذر خواهی دیر بود
دست و پایم بسته در زنجیر بود
نا امید از هر کجا و دل فکار
می کشیدندم به خُفت سوی نار
ناگهان الطاف حق آغاز شد
از جنان درهای رحمت باز شد
مردی آمد از تبار آسمان
دیگران چون نجم و او چون کهکشان
صورتش خورشید بود و غرق نور
جام چشمانش پر از خمر طهور
لب که نه، سرچشمه ی آب حیات
بین دستش کائنات و ممکنات
چشمهایش زندگانی می سرود
درد را از قلب انسان می زدود
بر سر خود شال سبزی بسته بود
بر دلم مهرش عجب بنشسته بود
کی به زیبائی او گل می رسید
پیش او یوسف خجالت می کشید

دو ملک سر را به زیر انداختند

بال خود را فرش راهش ساختند

غرق حیرت داشتند این زمزمه

!آمده اینجا حسین فاطمه؟

صاحب روز قیامت آمده

گوئیا بهر شفاعت آمده

سوی من آمد مرا شرمنده کرد

مهربانانه به رویم خنده کرد

گشتم از خود بی خود از بوی حسین (ع)

من کجا و دیدن روی حسین (ع)

گفت: آزادش کنید این بنده را

خانه آبادش کنید این بنده را

اینکه این جا این چنین تنها شده

کام او با تربت من وا شده

مادرش او را به عشقم زاده است

گریه کرده بعد شیرش داده است

خویش را در سوز عشقم آب کرد

عکس من را بر دل خود قاب کرد

بارها بر من محبت کرده است
سینه اش را وقف هیئت کرده است
سینه چاک آل زهرا بوده است
چای ریز مجلس ما بوده است
اسم من راز و نیازش بوده است
تربتم مهر نمازش بوده است
پرچم من را به دوشش می کشید
پا برهنه در عزایم می دوید
بهر عباسم به تن کرده کفن
روز تاسوعا شده سقای من
اقتدا بر خواهرم زینب نمود
گاه میشد صورتش بهرم کبود
تا به دنیا بود از من دم زده
او غذای روضه ام را هم زده
قلب او از حب ما لبریز بود
پیش چشمش غیر ما ناچیز بود
با ادب در مجلس ما می نشست
قلب او با روضه ی من می شکست

حرمت ما را به دنیا پاس داشت
ارتباطی تنگ با عباس داشت
اشک او با نام من می شد روان
گریه در روضه نمی دادش امان
بارها لعن امیه کرده است
خویش را نذر رقیه کرده است
گریه کرده چون برای اکبرم
با خود او را نزد زهرا (س) می برم
هرچه باشد او برایم بنده است
او بسوزد، صاحبش شرمزده است
در مرامم نیست او تنها شود
باعث خوشحالی اعدا شود
کشته اشکم، شفیع امتم
شیعیان را مُنَجِّم از درد و غم
گرچه در ظاهر گنه کار است و بد
قلب او بوی محبت میدهد
سختی جان کندن و هول جواب
بس بود بهرش به عنوان عقاب

در قیامت عطر و بویش می دهم

پیش مردم آبرویش می دهم

آری آری، هرکه پا بست من است

نامه ی اعمال او دست من است

ناگهان بیدار گردیدم ز خواب

از خجالت گشته بودم خیس آب

دارم اربابی به این خوبی ولی

!می کنم در طاعت او تنبلی؟

من که قلبم جایگاه عشق اوست

پس چرا با معصیت گردیده دوست؟

من که گریم بهر او شام و پگاه

پس به نامحرم چرا کردم نگاه؟

من که گوشم روضه ی او را شنید

پس چرا شد طالب ساز پلید؟

چشم و گوش و دست و پا و قلب و دل

جملگی از روی مولایم خجل

شیعه بودن کی شود با ادعا؟

ادعا بس کن اگر مردی بیا

پا بنه در وادی عشق و جنون

حبّ دنیا را ز قلبت کن برون

حبّ دنیا معصیت افزون کند

معصیت قلب ولیّ را خون کند

باش در شادی و غم عبد خدا

کن حسابت را ز بی دینان جدا

قلب مولا را مرنجان ای جوان

تا شوی محبوب رب مهربان









rat.com/asadi2001



تا میان گور رفتم دل گرفت

احکام دفن میت







NODY IR
گروه تخصصی خدمات و تجهیزات



یغسری خاکی سند میر
یغسری دوروی احمد

نحو



